

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه مکار (جله شانزدهم)

ختم مفهومی استاد اخوت ۹۵/۱۲/۲۸

برای اینکه ان شاء الله این آخر سال که می گذرد نواقص ما هم کم شود و از بین برود صلواتی بفرستید.

برای اینکه هر کسی با هر قصد و هر حاجتی که در این جلسه حضور دارد، حتی آنهایی را که خودش هم محاسبه نکرده و در گمانش نیست ان شاء الله برآورده شود، صلواتی بفرستید.

برای آنکه هر کسی که می خواهد برای خودش و دیگران حاجتی روا شود، ان شاء الله بر زبان و قلب حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه) جاری و به اجابت برسد، صلواتی بفرستید.

\*\*\*

یک تکلیفی هفته پیش دادیم، بناست که ما تعللی داشته باشیم تا جواب های شما را بشنویم.

استفاده از مردم و استفاده از ابزار، اسباب و قوانین مقابل یقین نیست و به هم ربطی ندارند، مشاهده حقایق مربوط به یقین اند.

خیلی ها را دیده ایم، یک نفر کاری می کند و دیگری هم شبیه همان کار را می کند اما با کار یکی به هم می ریزیم! خوب است انسان تامل کند که چرا با همان کار، یکی به هم ریخت اما دیگری به هم نریخت؟! چرا اگر فرزند ما به ما بگوید که «چقدر بی ادبی» به ما برنخورد اما اگر دوستان به ما بگوید بسیار ناراحت می شویم. این به پس زمینه های برمی گردد. گاهی آدم ها آنقدر با دیگران دعوا دارند که با خودشان هم انگار دعوا دارند!

مواقف مقایسه در این مورد خیلی جالب است. مثلاً یک نفر از ما چیزی می‌خواهد، عین همین را دیگری می‌خواهد، برای یکی با سرشتابان می‌رود و برای دیگری با پا هم کند می‌رود! باید اندکی تأمل کند که چرا برای او شتابان است و برای دیگری کند است. این جا نمی‌گوییم تند یا کند برود، بلکه می‌گوییم باید ببینید «چرا» چنین است.

ما در معرض اتهام هستیم، می‌گویند که فلانی سوال می‌کند شما جواب می‌دهید اما ما سوال می‌کنیم جواب نمی‌دهید، ما باید دقت کنیم که آیا واقعاً چنین است؟ آیا دلیل دارد؟ هواهای نفس در انسان خانه می‌کند و در جاهای مختلف متفاوت بروز می‌کنند و در نفس انسان حاکمیت دارند. انسان باید بداند که در هر موضعی درست عمل کند.

برخی وقت‌ها آدم می‌بیند که خیلی کارهایی که برای مردم می‌کند اولویتش از کارهایی که خدا گفته است بیشتر است. ما خیلی خودمان را تنبیه کردیم تا درست شویم. مثلاً می‌خواهیم به مسافرت برویم و ساعت ۵ صبح بلیط داریم. ساعت ۳ از هراس سفر بیداریم اما از هراس نماز صبح‌مان هیچ وقت بیدار نمی‌شویم!

اگر به این قانون عمل کنیم که نماز صبح امر خداست اما آن سفر امر مستقیم خدا نیست، بعد می‌گوییم که این بلیط است! پول است. جان که نیست!

این تمرین را در مقایسه‌ها خیلی خوب می‌شود انجام داد. مثلاً بین دوستان بیشتر به کدامشان زنگ می‌زنید؟ اگر حق است که ممکن است حقوق دیگری هم با دیگران داشته باشید. هر جایی که مبنا دل شود، «هوای نفس» می‌شود.

فکر نکنید کسانی که هوای نفسشان، اله‌شان است غیر این است. همین‌ها تبعیت از هوای نفس است، زمانیکه مبنای نفس و طبع باشد.

شما حتی اینکه چقدر با چه کسی، و بر طبق چه چیزی در رابطه‌اید باید مبنا داشته باشد. اینگونه زندگی راحت می‌شود و اسمش هم واحد است که «شکر» نام دارد. «شکر» یعنی مبنا گرفتن کل ساختار وجودی بر مبنای حق. این یکپارچگی را حق می‌گویند. اگر یکپارچه نباشید، رفتارهایتان با دیگران مخلوط می‌شود. مثلاً می‌گویند که چرا نگاهت را چنین کردی و شما مدام باید از خدا و مردم عذرخواه باشید. روایت است که کسی که عذرخواهی‌اش

زیاد شد، بداند که عقلش کار نمی کرده است. معنای شکر به این معنا از کل سوره ابراهیم گرفته شده است. شما باید هر کاری که می کنید، براساس قانون باشد.

حرف من این است که در مقایسه ها خیلی خوب می شود فهمید. خیلی کارها را بررسی کنید، مثلا اگر دانشگاه تهران بگوید بیا کلاس قرآنی تشکیل بده، من می روم اما اگر دانشگاه شریعتی بگوید، نخواهم رفت. این طبق چه ضابطه ای است؟! باید انسان ضابطه پیدا کند.

بحثی را باز کردیم به نام «یقین کاربردی» که البته کاملش نکرده ایم. نمی خواستیم آن را مطرح کنیم اما الان که بحث مطرح شد، آن را بیان می کنیم و سپس به صحبت اصلی مان برمی گردیم.

استنادات را بحث کرده ایم. این شماره ۶ است یعنی ۵ نکته قبلش آمده است. بحث مهمی است. شاید بشود گفت کاربردی ترین مهارت های زندگی این است.

## ۶. یقین کاربردی

با کمی تأمل می توان تصدیق کرد که هر انسانی در زندگی به طور قطع به بسیاری از حقایق واقف است اما به دلیل عدم توجه یا توجه به خلاف آن، از آن حقایق بی اطلاع است. (حقیقت موجود است ولی فرد یا بی اطلاع است یا اظهار بی اطلاعی می کند.)

بسیاری از قوانین هدایت و یا قوانین حاکم بر زندگی را همه می دانند اما در عین حال بیشتر افراد از قبول حقیقی آنها و عمل بر مبنای آن سرباز می زنند. این همان اکثرهم های قرآن است که مثلا اکثرهم لا یعقلون و ...

قوانین را ۴ دسته کرده ایم. قوانین هدایت و قوانین حاکم بر زندگی بر کل زندگی چنبره می زند. زندگی هر فرد و جامعه ای نه به دلیل ندانستن، بلکه به دلیل توجه نکردن و عمل نکردن به دانسته ها آسیب می بیند. به همین دلیل حاکمیت بدیهیات در هر زندگی موجب توفیق، نجات، هدایت و رستگاری آن می شود. امور بدیهی اموری هستند که یا در فطرت و یا توسط عقل پذیرفته شده اند.

**یقین کاربردی** یعنی حضور بدیهیات در زندگی.

یک زندگی ایده آل زندگی ای است که بر مبنای بدیهیات باشد، شاید این عجیب ترین حرف سال ۹۵ باشد!

بدیهیات را در ۶ دسته می‌توانیم بیاوریم. تقسیم‌بندی بدیهیات هم یک کار شیرین، کنار این پژوهش است.

### ۱-۶. بدیهی شمردن عمل به معروف

همه می‌دانند که بین کار خوب و بد، باید کار خوب را انجام داد. این بدیهی است، فطری است. بدیهی، در قرآن یعنی همان مبرهن است که برهان داشته باشد.

▪ الزُّهُدُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ.<sup>۱</sup>

زهد میوه یقین است. این بدیهی است. کسی که به دنیا بی‌رغبت می‌شود نشانی از یقین است و این یعنی معروفی است که همه می‌دانند خوب است اما همه غیر آن عمل می‌کنند.

▪ الْإِنصَافُ يُرَفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِنْتِلافَ.<sup>۲</sup>

اگر انسان انصاف داشته باشد هیچ اختلافی ایجاد نمی‌شود و قلب‌ها به هم نزدیک می‌شود. همه این را می‌دانند اما عمل به آن کم است.

اختلافی که وجود دارد این است که افراد در یک مسیر، جهت‌هایشان خلاف یکدیگر می‌شود. گاهی مواقع تضارب افکار است و نه اختلاف. مثلاً پیشنهاداتی که به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در جنگ‌ها می‌شد که خندق بکنند و غیره تضارب افکار بود و نه اختلاف. در اختلاف قطعا یک نفر خلاف انصاف است و یا هر دو.

▪ الْكِرِيمُ مَنْ جَازَى الْإِسَاءَةَ بِالْإِحْسَانِ.<sup>۳</sup>

کرامت یعنی بدی را با خوبی جواب دادن.

احسان یعنی احسان، من از این به بعد با شما بدیهی حرف می‌زنم، احسان یعنی عدم اسائه. هر کسی احسان کند احسان کرده است و هر کسی اسائه کند، اسائه کرده است!

<sup>۱</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۲

<sup>۲</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۲

<sup>۳</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۲

▪ الدِّينُ وَالْأَدَبُ وَالْعَدْلُ نَتِيجَةُ الْعَقْلِ.<sup>۴</sup>

اگر کسی عقلش را به کار گیرد بدیهی است که نتیجه‌اش دینداری، ادب‌داری و عدل‌داری است. اگر کسی دین و ادب و عدل ندارد یعنی عقلش را به کار نینداخته است. یعنی شما فکر می‌کنید کسی عقل دارد اما دین و ادب ندارد؟! عجیب است.

در مقام یقین، فاصله علم تا عمل بسیار کم است، یقین ساحتش ساحت اتصال کوتاه است یعنی همین مقدار که فهمید، همین مقدار جلو می‌رود. بنابراین می‌توان از رفتار برخی آدم‌ها کتاب سَجِيَه الاخلاق نوشت، یعنی با آنکه تحصیل نکرده‌اند اما کارهای خوب را بالفطره انجام می‌دهند و به یقین وصل‌اند.

وقتی می‌گویند که دین و ادب و عدل نتیجه عقل است یعنی من عاقل‌ام پس دین و ادب و عدل دارم. پس اگر در این‌ها ناقصم، عقل را فعال می‌کنم.

المعروف ما عُرف و المنکر ما نُکِر؛ یعنی عرف و منکر فطری است.

## ۲-۶. بدیهی شمردن ترک منکر

▪ الْجَزَعُ لَا يَدْفَعُ الْقَدَرَ وَ لَكِنْ يُحْبِطُ الْأَجْرَ.<sup>۵</sup>

جزع یعنی آه و وای کردن، نق و غر زدن، جزع یعنی غر و نق. هیچ‌کسی در این عالم ندیده که جزع بتواند تقدیری بکند و تغییری در کسی ایجاد کند، اما دیده شده که اجر را حبط می‌کند. این بدیهی است ولی همه در حال جزع و فرغ‌اند.

▪ الْحِرْصُ لَا يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ لَكِنْ يُذِلُّ الْقَدَرَ.<sup>۶</sup>

حرص رزق را زیاد نمی‌کند، پول زیاد می‌شود اما رزق زیاد نمی‌شود.

▪ الْعُصْبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ مَنْ كَظَمَهُ أَطْفَأَهَا وَ مَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرِقٍ بِهَا.<sup>۷</sup>

<sup>۴</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۲

<sup>۵</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۱

<sup>۶</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۱

<sup>۷</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۶

غضب شعله‌ای است که اگر سرش را گرفتی که خوب است و اگر نه خودت اولین نفری که می‌سوزی. وقتی عصبانی می‌شوی اول خودت می‌سوزی!

▪ **الْبَخِيلُ خَازِنٌ وَرَثَتِهِ<sup>۸</sup>**

هر کسی بخل کرد، مناسب کار ورثه است! باز هم بخیل بودن را رها نمی‌کنند.

▪ **الْحِرْصُ وَالشَّرُّ وَالشُّحُّ نَتِيجَةُ الْجَهْلِ<sup>۹</sup>**

هر کسی نادان باشد، حرص، شره (عدم کنترل) و بخل درونی، همراه است. یعنی جهیزیه جهل این ۳ است.. در قرآن جهل یعنی اگر عقلش را به کار نیاندازد در جهل به سر خواهد برد.

### ۳-۶. بدیهی شمردن اتکای به حقایق

▪ **الْحَازِمُ مَنْ تَرَكَ الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ<sup>۱۰</sup>**

کسی که دورانیش است، دنیا را برای رسیدن به آخرت ترک می‌کند. دنیای فانی را فراموش کنی و آخرت باقی را بگیری.

▪ **الرَّابِحُ مَنْ بَاعَ الْعَاجِلَةَ بِالْآجِلَةِ<sup>۱۱</sup>**

کسی سود می‌کند که آنچه که دم‌دست است بدهد تا باقی را بگیرد.

▪ **التَّذْبِيرُ قَبْلَ الْفِعْلِ يُؤْمِنُ الْعِثَارَ<sup>۱۲</sup>**

اگر کسی تدبیر کند به «چه کنم چه کنم»، نمی‌افتد.

### ۴-۶. تکیه بر بدیهیات فطری یا عقلی

بدیهی فطری با بدیهی عقلی متفاوت است، بدیهی فطری یعنی گزاره‌هایی که برای بچه زیر ۷ سال قابل بیان و تصدیق است ولی بدیهی عقلی در مقام انتزاع است.

<sup>۸</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۶

<sup>۹</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۶

<sup>۱۰</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۸

<sup>۱۱</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۸

<sup>۱۲</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۸

بیشتر روایاتی که خواندیم بدیهی عقلی هستند.

بدیهیات آن است که خودش، خودش است. یعنی حمل اولیه است. مثلاً می‌گوییم که این کیست و پاسخ می‌دهد که این خودش است.

▪ الْكَفُّ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ أَحَدُ السَّخَاءِ<sup>۱۳</sup>.

اینکه انسان نسبت به آنچه که در دست دارد مراقبت داشته باشد که چشم هم نخواهد، یکی از سخاهاست. السَّخَاءِ یعنی یکی خودش است و یکی خودش است. دو تا سخا داریم، یک جهت ایجابی و یک جهت سلبی است. هر کار خوبی و هر کار بدی خودش خودش است، حالا اگر کار خوب باشد ایجابی است مثلاً سخاوت و بخشش، چیزی را به کسی دادن و جنبه سلبی نیز یعنی بتوانی از مانع سخاکنده و جدا شوی.

این روایات اسم‌شان روایات برتری است. یعنی بین یک چیز و خلافتش، دو شأن داریم و خلافتش فطری‌تر از خودش است.

اگر شما گفتید این تخته سفید است یعنی این تخته غیرسفید نیست. پس می‌توانیم بگوییم که این تخته غیرسفید نیست پس این تخته سفید است. پس دو جنبه پیدا کرد.

سخاوت یعنی عطا و بخشش به دیگری، چه می‌شود که فرد سخاوت ندارد؟ به خاطر آن است که مال، بند خودش است و مقایسه می‌کند. مانع سخاوت، توجه به دارایی‌های مردم است. پس سخاوت یعنی کسی خودش را با دیگری مقایسه نکند.

▪ الظَّنُّ الصَّوَابُ أَحَدُ الصَّوَابِينَ<sup>۱۴</sup>.

گمان نیک داشتن، یکی از صواب‌هاست. لازمه رفتار درست، ظنّ درست است. هر چیزی شأنی دارد ایجابی یا سلبی که اگر معروف باشد ایجابی است و اگر منکر باشد سلبی است. که چسبیده به این دو شأن هم شأنی سلبی و ایجابی است. پس یکی از خیرها، شر انجام ندادن است. مثلاً یکی از انجام دادن‌های خیر، ترک شر است. یک نظام دوتایی نهفته آشکاری را می‌شود دید.

<sup>۱۳</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۶

<sup>۱۴</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۲۶

یک نفر به شما می‌گوید که من نمی‌توانم فلان کار را بکنم یا نکنم. برمی‌گردیم یک مقدمه چسبیده به آن می‌گوییم که وقتی انجام شد آن هم انجام می‌شود یا می‌آییم خلاف آن را می‌گوییم که ترک یا انجام دهد تا آن فعل انجام شود.

هر گزاره‌ای تصدیقی، دارای نقیض است. یقین این‌گونه به وجود می‌آید. یقین با توجه به فهم نقیض به وجود می‌آید. خیر را با فهمیدن شرّ می‌توان شناخت. ایمان با شناخت ضدّ آن که کفر است شناخته است. این روایت شأن مقدمه و آثار است و مرحله است و مانند روایت قبلی که ایجابی و سلبی بود نیست.

▪ الذُّكْرُ الْجَمِيلُ أَحَدُ الْحَيَاتَيْنِ.<sup>۱۵</sup>

اول باید ببینیم که حیات چیست.

این روایت را هم می‌توان با سیستم سلبی و ایجابی مطالعه کرد و هم با مقدمه و آثار. ذکر جمیل را می‌توان ذکر یک فرد بعد از مرگش دانست. یعنی وقتی نام خوشی از کسی بماند یعنی یک حیات دارد و حیات دیگر هم حیات برزخی‌اش را نشان می‌دهد. اینجا زنده‌ست با اینکه مرده است. انسان می‌میرد از دنیا، زنده است در برزخ. ذکر الجمیل هم یکی از دو حیات است. سلب حیاتش می‌کند. به اصطلاح می‌گویند «مرد نکونام نمیرد هرگز»

این سبک جالبی است.

در رشد آن‌هایی که جنبه ایجابی و سلبی از قرآن بوده است در کتاب معناشناسی و فرآیندشناسی رشد استخراج شده است.

در نظام دوتایی هم فرد مطرح می‌شود و هم اجتماع. لایه انسان‌شناسی اول قابل بحث است و بعد جامعه‌شناسی. مثلاً رشد و غی، عقل و جهل، صدق و کذب و غیره. این‌ها در قرآن نزدیک ۵۰ واژه است اما در روایات بسیار زیاد است.

▪ الْمُصِيبَةُ بِالصَّبْرِ أَكْبَرُ الْمُصِيبَاتِ.<sup>۱۶</sup>

دو مصیبت داریم، نمی‌گویید که همه مصیبت‌ها. چرا دو مصیبت می‌کند؟ چون وقتی مصیبت به تو وارد می‌شود باید صبر کنی زیرا مصیبت به صبر بزرگتر می‌شود.

<sup>۱۵</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۲۶

<sup>۱۶</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۲۷



قاعده این است که اگر به شما مصیبت وارد می‌شود، باید صبر کنید، چنانچه بشکنید این، دو مصیبت می‌شود. در واقع وقتی مصیبتی به شما وارد شود، دو مصیبت است اما اگر صبر کنید یک مصیبت بوده است و اگر صبر نکنید مصیبت دوم بر شما وارد می‌گردد که بزرگتر است.

هر موقع یک بدی به شما رسید، اگر با خوبی جواب دادید حداقل به دو خوبی رسیده‌اید. این‌ها بدیهیات عقلی است. چرا عقلی است؟ چون باید در ذهن تان انتزاع کنید.

▪ الْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ.<sup>۱۷</sup>

این بدیهی فطری است. عاقل یعنی «عقل لسانه». یعنی می‌خواهد بگوید که فقط «عقل لسانه»؟ خیر «عقل عمله»، «عقل اعتقاده». یعنی اگر ما یک موقعی گفتیم «العاقل من عقل» یعنی چارچوب دادن. حیوان را مهار می‌کند.

▪ الْخِيَانَةُ أَخُو الْكُذِبِ.<sup>۱۸</sup>

این لازمه است. کسی که خیانت کند به هر حال یک مدل کذب در او به وجود می‌آید.

▪ الْوَفَاءُ تَوْأَمُ الصِّدْقِ.<sup>۱۹</sup>

▪ الرَّفْقُ بِالْأَتْبَاعِ [مِنْ كَرَمِ الطَّبَاعِ].<sup>۲۰</sup>

رفیق کسی که رام باشد. رام کسی است که رام است. رفیق آن است که رفیق دارد.

▪ الْحَاسِدُ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النُّعْمَةِ.<sup>۲۱</sup>

شفا یعنی تا نمیرد، آرام نگیرد. مثلاً کسی ماشین دارد و با آن بی احتیاط با سرعت می‌رود، و به اصطلاح می‌گویند تا این با ماشینش چند نفر را نکشد راحت نمی‌شود! یعنی تا اتفاقی نیافتد، رها نمی‌کند.

▪ الْعَقْلُ مَنْجَاةٌ لِكُلِّ عَاقِلٍ<sup>۲۲</sup> وَ حُجَّةٌ لِكُلِّ قَائِلٍ.<sup>۲۳</sup>

<sup>۱۷</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۲۷

<sup>۱۸</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۲۷

<sup>۱۹</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۲۷

<sup>۲۰</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۲۸

<sup>۲۱</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۲۸

<sup>۲۲</sup> فی الغرر ۱۴۴۵: الحق منجاة لكل عامل.

- النَّزَاهَةُ مِنْ شِيَمِ النُّفُوسِ الطَّاهِرَةِ.<sup>٢٤</sup>
- الْعَجَلُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ يُوجِبُ الْعُصَّةَ.<sup>٢٥</sup>
- اللَّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ.<sup>٢٦</sup>
- الْجَهْلُ فَسَادُ كُلِّ أَمْرٍ.<sup>٢٧</sup>
- الْيَقِينُ يُرْفَعُ الشُّكَّ.<sup>٢٨</sup>
- الشُّكُّ أَرْتِيَابٌ.<sup>٢٩</sup>
- الْيَقِينُ عِبَادَةٌ.<sup>٣٠</sup>
- الْيَقِينُ عِمَادُ الْإِيمَانِ.<sup>٣١</sup>
- الْيَقِينُ يُثْمِرُ الزُّهْدَ.<sup>٣٢</sup>
- الْيَقِينُ عُنوانُ الْإِيمَانِ.<sup>٣٣</sup>

یقین یعنی در لباس ایمان دیده می شود. عنوان یعنی تمثیل آن به این است. این دو تایی است که هم یقین با ایمان است و هم ایمان با یقین.

- الْحَقُّ أَفْضَلُ سَبِيلٍ.<sup>٣٤</sup>
- عَيِّرُوا الْعَادَاتِ تَسَهَّلْ عَلَيْكُمُ الطَّاعَاتِ.<sup>٣٥</sup>

<sup>٣٣</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٢٨

<sup>٢٤</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٢٨

<sup>٢٥</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٢٩

<sup>٢٦</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣١

<sup>٢٧</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣١

<sup>٢٨</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣٢

<sup>٢٩</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣٤

<sup>٣٠</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣٥

<sup>٣١</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣٣

<sup>٣٢</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣٢

<sup>٣٣</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣٤

<sup>٣٤</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ٣٢

عاداتان را تغییر دهید تا آنکه طاعات برای شما آسان شود.

## ۵-۶. آسان دانستن عمل خیر

▪ إِيَّاكَ وَكُلَّ عَمَلٍ يُنْفَرُ عَنْكَ حُرًّا أَوْ يُدَلُّ لَكَ قَدْرًا أَوْ يَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرًّا أَوْ تَحْمِلُ بِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ وَزُرًّا.<sup>۳۶</sup>

• از هر کاری که آزادی و آزادمردی را از تو سلب می کند

• یا تو را خوار می کند

• یا شری را به سمت تو می کشاند

• یا وزری را در روز قیامت بر تو حمل می کند، پرهیز کن.

همه حالت‌های بدی را در این جمع کرد. زیرا این گنبد گردون روایتی مثل این نمی‌توانید پیدا کنید! یک عمل بد ذیل این ۴ مورد خواهد بود و اگر کسی فقط همین یک روایت را بداند عاقبت بخیر می‌شود. هر عملی را باید نگاه کرد که آیا حریت مرا خدشه‌دار می‌کند یا خیر. ممکن است کسی بگوید که این ۴ مورد با هم است.

حریت یعنی بحث فراهیعتی است، یعنی اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید. یعنی به نوعی انسانی است و در مدل حریت است. صفات انسانی جامعی که فارغ از هر شریعتی است. انسان باید آزادمرد باشد. خوار کردن در مدل استعداد و فضل است. یعنی کاری را انجام می‌دهد که در شرایط استعدادش نباشد. شما می‌دانید که مثلاً فلان‌طور نیستید، اما می‌گویید هستید. پس قول نمی‌دهد کاری را قبول می‌کند که باید ۱۰۰۰ ساعت مطالعه کند در حالی که ۵ ساعت بیشتر وقت نمی‌گذارد. مثلاً وقتی به شما می‌گویند بروید دانشگاه شریف، باید ببینید که قدر شما آن را می‌کشد یا نه!<sup>۳۵</sup>

«یَدُلُّ لَكَ قَدْرًا» یعنی توان تو کاملاً در کار خرد شود. این هم که در حال افزایش قدر باید بود هم قدری دارد.

شر نباشد روی امور زندگی می‌رود.

وزر در قیامت نباشد روی عمل می‌آید، مثقال ذره عمل دیده می‌شود.

پس ما ۴ نظام داریم، حریت روی حدود می‌آید. توان‌ها، امور و اعمال.

<sup>۳۵</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۳۴۷

<sup>۳۶</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۱۰۰

کارها باید وجه داشته باشد، مشکل ما در علم نیست، در عمل است. یعنی همه می‌دانند کاری که در توانشان نیست را نباید قبول کنند اما چه می‌شود که قبول می‌کنند؟ جوّزدگی و محیط‌زدگی علت بسیاری از کارهاست. مثلاً کسی می‌گوید که من دو خواستگار دارم، یکی پولدار است و یکی بی‌پول اما با ایمان. آیا اگر با آن پولدار ازدواج کنی می‌توانی تضمین کنی که آینده‌ات درست است؟! چرا نظر خودت را خدشه‌دار می‌کنی. تو باید براساس شرایط تشخیصی خودت عمل کنی. هر کسی یک مدل بیرونی را در نظر می‌گیرد و براساس آن تشخیص می‌دهد و این نوعی جوّزدگی است.

دوستی داشتیم که می‌گفت ما با یک آدم مؤمن ازدواج کردیم، نه دنیا داشتیم و نه آخرت! خیلی از آدم‌های مذهبی هم ازدواج کردند و زندگی خوبی نداشتند. این قاعده نیست که برخلاف قرآن و برهان عمل کنید. شیطان می‌آید مصداق‌های جزئی خلاف یقین را یقین می‌کند و شک ایجاد می‌کند و همان مصداق‌های جزئی را کلی و تبدیل به واقعیت می‌کند.

چه کسی گفته است که هر کسی با مومن ازدواج کرد، هم دنیا را دارد و هم آخرت. می‌گویند نمی‌شود یک استخاره کنید؟ می‌گوییم استخاره برای چه؟ استخاره که نمی‌گوید که این بعدش چطور است. بعد می‌گویند که فلانی استخاره‌ای می‌کند که تا آخر کار را می‌شود فهمید! اگر اینطور بود که خداوند استخاره را قبل هر عملی واجب می‌کرد. این چه زندگی است که عمل بر اساس یقین نباشد. برخی‌ها استخاره برایشان عین یقین می‌شود. مگر می‌شود؟!

این روایت باید در زندگی هر فردی جاری باشد. نگاه کنید که کدام یک از این ۴ حالت برایتان اتفاق می‌افتد. نظام تفکیک به شما می‌دهد.

خداوند توصیه به عقل کمکی و مشورت کرده است که انسان به خوبی تصمیم بگیرد.

▪ مَا اتَّقَى أَحَدٌ إِلَّا سَهَّلَ اللَّهُ مَخْرَجَهُ.<sup>۳۷</sup>

▪ يَسْرُوا وَلَا تُعْسِرُوا وَخَفُّوا وَلَا تُثْقَلُوا.<sup>۳۸</sup>

اهل تکلف نباشید، اهل آسان‌گیری باشید. آدم‌ها خودشان هستند که خودشان را به سختی می‌اندازند، مثلاً برای یک مسافرت رفتن خودش را به سختی می‌اندازد.

<sup>۳۷</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۴۷۷

<sup>۳۸</sup> عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۵۵۰

خودتان را با قواعد دست و پا گیر، بدبخت نکنید. من دلم به حال این‌هایی که می‌خواهند ازدواج کنند می‌سوزد، از مراسمات قبل ازدواج، عکس، آینه شمعدان و ماشین و..!

این روایت‌ها جایش اینجاست. می‌خواهد ازدواج کند؛ یک عقداست و یک ولیمه هم بدهد. فلسفه ولیمه را حفظ کند. درباره این داستان‌ها که درآمده چگونه می‌خواهند جواب خدا را بدهند..

مثلا می‌روند کمدها را عوض می‌کنند و بعد می‌بینند خانه تاریک می‌شود! یک سال با آن طی می‌کنند و بعد از یک سال کمدها را بیرون می‌دهند و می‌گویند خانه خالی شد! عجیب و غریب است. همه چیز به سمت سخت‌گیری می‌رود.

پرده‌ای که دالبرش ۸ متر است، این دالبر به چه کار می‌آید؟! کسی که ذوق دارد وقتی این قشنگی را می‌بیند حیفش می‌آید که پرده را کنار بزند تا نور را ببیند. می‌گوید داخل خانه نباید معلوم باشد، درست است اما چرا این پرده؟! چرا این پرده زیبا است؟ چون خانه جاریمان که رفتیم فلان. زیبایی یعنی جلوی مادرشوهرم نباید کم بیاورم! تو فکر می‌کنی با این کار از دست و پاچلفتی بودن در می‌آیی؟! مادر شوهرت هم کارش را می‌داند و از همان دم به یک نخ بند می‌کند! یعنی در همه آن قشنگی یک نخ را می‌بیند.

وقتی کسی برای مخلوقات کار می‌کند غیر این هم نمی‌شود.

#### ۶-۶. سخت دانستن عمل شرّ

■ إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَسْهِلَ رُكُوبَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهَا تَكْسُوكَ فِي الدُّنْيَا ذِلَّةً وَتُكْسِبُكَ فِي الْآخِرَةِ سَخَطَ اللَّهِ.<sup>۳۹</sup>

#### ۶-۷. اصلاح مفهوم سختی و آسانی

تقسیم‌بندی‌های بین این ۷ مورد مجازیست و حقیقی نیست. من در حال حُسن دادن هستم.

هر کتابی یک زمان شروع و یک زمان پایان دارد. اینکه کتاب از فاطمه شروع شده و در ایام ولادت حضرت صدیقه طاهره (علیهاالسلام) تمام شود، همه از خیرات و برکات این جمع است. بنده عنوان بندی کتاب را مقداری عوض کردم و الان می‌خواهم کلیتی از کتاب را نشان دهم و بعد ان شاءالله مباحث دیگر را بیان می‌کنیم. قصد

<sup>۳۹</sup> عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ص: ۱۰۰

نداشتم که با فاتحه شروع کنم اما به نظر رسید که فاتحه همان معناشناسی باشد. قصدم این بود که مانند کتاب تفکر باشد که یک فصل بیشتر نیست و قید خاصی نباشد. ما برخی وقت‌ها خودمان را در قیود قرار می‌دهیم و مانع رسیدن خیرات به خود می‌شویم.

در بخش فاتحه معنای یقین مطرح شده است.

## نزول حق (یقین)

فصلی اضافه کردیم به نام نزول حق (یقین): در این فصل که ۱۰ صفحه بیشتر نیست به نظر خیلی سرنخ‌های خوبی برای بحث یقین داده شده است. ۷ زیرتیتر دارد. استقرائی است که برای تک‌تک ما مهم است که بدانیم وقتی قرآن می‌خوانیم با تأمل و دقت بیشتری بخوانیم. تمام قرآن را که جستجو کردیم دیدیم که خداوند ما را به این صورت با یقین آشنا می‌کند:

**۱) نزول حق:** هر جایی نزول حق مطرح می‌شود. که ذیل آن برخی مباحث راهبردی و کاربردی را آوردیم یعنی در اثر نزول حق است که ایمان معنا می‌یابد و انسان‌ها به دو گروه اعمی و بینا تفکیک می‌شوند و چون خدا حق را نازل کرده به عده‌ای بصیر (آنکه حق را می‌تواند ببیند) و به عده‌ای اعمی می‌گوید. «**اوتوالعلم**» کسی است که به حق واقف می‌شود. «**اولوالالباب**» کسی است که وصل به حق می‌شود و آن را مشاهده می‌کند و در اثر نزول حق این فضایل در انسان تابش می‌یابد. اولوالالباب متصل به حق شده‌اند و اوتوالعلم آنانی هستند که نماینده حق‌اند.

**۲) تنزیل الكتاب:** این آیات که متعدد و متنوع‌اند با عبارت‌های گوناگونی در قرآن از آنها یاد شده است و بسیاری از سوره‌های قرآن را در بر می‌گیرد. تقریباً همه سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند در مطلع آنها به این موضوع اشاره مستقیم و یا غیرمستقیم دارند. به همین دلیل وسعت این آیات بسیار زیاد است. حدود ۲۵ سوره این واژه را داراست. کتاب منظور لوح محفوظ، کتاب نفس و... است.

**سوال:** تفاوت مورد اول و دوم چیست؟ نزول حق از جهت نزول است و تنزیل از جهت ثبت است. وقتی می‌گوید کتاب، همان حق است به اعتبار ثبت. ثبت کار بسیار مهمی است. نزول حق اعم از تنزیل کتاب است. نزول کتاب سبب جریان حقیقت با جلوه‌هایی از حقیقت شده است.

کلمه نزول یا تنزیل بر این دلالت دارد که حقایق وقتی طی مراتب به ما می‌رسد نه ضعیف و نه ناقص می‌شوند و نه اختلالی در آنها ایجاد می‌شود. یعنی همین حقیقت در مرتبه بالا همین است و در مرتبه پایین هم چنین‌اند. شبیه به حبل‌الله عمل می‌کنند. دلیلش هم این است که انبیای عظام (علیهم‌السلام) مثلاً حضرت نوح (علیه‌السلام) از حقیقت همین را می‌فهمد و اینطور نیست که حقایق در طول زمان تغییر کند. حق همان است و تسبیح و حمد همان است. حقیقت تغییر نمی‌کند اما اثر حقیقت بر افراد تغییر می‌کند و این نیز به طهارتشان برمی‌گردد.

نزول کتاب سبب جریان حقیقت با جلوه‌هایی از حقایق شده و بدون آنکه در اثر این جریان یافتن خلل، نقص و ضعفی یابد، زندگی انسان را رنگ الهی می‌بخشد.

بر این اساس خداوند با نزول کتاب زندگی انسان را دارای معیار، شاخص و مبنای ثابت و بی‌زوال کرده است. در این صورت معنویت، اخلاق، باورها، اعتقادات و مبانی زندگی به واسطه گذر زمان و یا تغییرات اقلیم و مکان هیچ تغییری نمی‌یابد.

انسان دارای کتاب بوده، هست و خواهد بود.

بحث عبودیت خالص و ... هم مربوط به همین مبحث کتاب است.

همچنین خداوند نزول کتاب را سببی برای تحقق عبودیت خالص معرفی کرده است. این بدان معناست که عبودیت خالص بدون وحی و نزول کتاب میسر نمی‌شود.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»<sup>۴۰</sup>

اینکه انسان در زندگی‌اش حکم داشته باشد که بتواند به آن مراجعه کند، از خاصیت کتاب است.

«أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغَى حَكْماً وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»<sup>۴۱</sup>

(بگو به کفار) آیا غیر از خدا داوری بطلبم در حالی که اوست که به سوی شما (جامعه بشری) این کتاب را که (در آن معارف دینی و راه تمیز حق و باطل) تفصیل داده شده، نازل کرده است و کسانی که به آنها کتاب (آسمانی)

<sup>۴۰</sup> سوره مبارکه زمر، آیه ۲

<sup>۴۱</sup> سوره مبارکه انعام، آیه ۱۱۴

داده‌ایم می‌دانند که این کتاب از جانب پروردگارت به حق و درستی (و هدفی والا و عقلانی) نازل شده، پس هرگز از تردیدکنندگان مباش.

ویژگی‌های کتاب و نزول آن در سوره‌های متعددی بیان شده است که بررسی آن بی‌تردید انسان را به ثبات رأی و قدم صدق دعوت و ترغیب می‌نماید.<sup>۴۲</sup>

یقین ثابت و در کتاب است.

**۳) ارائه ملکوت و نظر به آن:** ما فکر می‌کردیم که ملکوت برای یک از انسان‌هاست، «ملکوت در عرف قرآن و به طوری که از آیه (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ)<sup>۴۳</sup> استفاده می‌شود عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که بسوی پروردگار متعال است. نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است، هم‌چنان که از آیه (وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ)<sup>۴۴</sup> این تلازم به خوبی استفاده می‌شود.<sup>۴۵</sup> پس ملکوت وجه باطنی هر چیزی است. ملکوت یعنی رؤیت یقین.

نظر به ملکوت وظیفه‌ای فطری است که در اثر توجه به فطرت فعال می‌شود و توجه به فطرت نیز با عاقبت‌گرایی و آخرت‌گرایی ارتباط دارد و گویی در صورت توجه به مرگ و اجل فعال می‌گردد.

یعنی اگر کسی توجه به مرگ و اجل داشته باشد، میل پیدا می‌کند که ملکوت را مشاهده کند.

آیه زیر در قرآن آیه عجیبی است:

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ \* مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذُرْهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»<sup>۴۶</sup>

آیا در ملک بزرگ آسمان‌ها و زمین (قاهریت و مالکیت خدا و مقهوریت و مملوکیت آنها) و در آنچه خداوند از اشیا آفریده ننگریسته‌اند و در اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد؟! (و اگر به دعوت این کتاب نگرند)

<sup>۴۲</sup> برای مطالعه تفصیلی در این زمینه به کتاب «تدبر در کتاب» از همین مجموعه رجوع شود.

<sup>۴۳</sup> فرمان نافذ خدا (در عالم) چون اراده خلقت چیزی را کند به محض اینکه گوید موجود باش بلا فاصله موجود خواهد شد، منزله است آنکه

سلطنت همه چیز بدست او است. سوره یس آیه ۸۴

<sup>۴۴</sup> بدینسان ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم بنمودیم که از اهل یقین شود. سوره انعام آیه ۷۵

<sup>۴۵</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص: ۴۵۵

<sup>۴۶</sup> سوره مبارکه اعراف، آیات ۱۸۵ - ۱۸۶



پس به کدام سخن بعد از این (قرآن) ایمان می آورند؟! هر که را خداوند (به سابقه طغیانش) در گمراهی خود واگذارد دیگر او را هدایت کننده ای نباشد؛ و آنها را رها می کند در طغیان خود سرگردان باشند.

اینجا اقتراب اجل با یقین یکی دانسته می شود.

می گوید شما بعد از ملکوت و اقتراب اجل چه دستاویز دیگری خواهید داشت؟!

«مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»: همه سرگشتگی ها و «عمه و حیرت ها» به خاطر طغیان و به خاطر فعال نشدن فطرت است.

ما تاکنون فکر می کردیم نظر به ملکوت برای عرفاست! اما اینجا می خوانیم که اگر کسی به ملکوت و باطن اشیاء توجه نکند نمی تواند ایمان بیاورد.

«غرض از این آیه تویخ آنان در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیاء است که چرا فراموش کردند و در آن نظر نینداختند تا برایشان روشن شود که آنچه را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسوی آن دعوتشان می کند حق است.»<sup>۴۷</sup>

«معنای آیه این است که: چرا در خلقت آسمانها و زمین و هر چیز دیگری از مخلوقات خدا نظر نکردند؟ و باید نظر کنند، اما نه از آن طرف که برابر اشیاء است، و نتیجه تفکر در آن علم به خواص طبیعی آنها است، بلکه از آن طرف که برابر خداست.<sup>۴۸</sup> و تفکر در آن آدمی را به این نتیجه می رساند که وجود این موجودات مستقل به ذات نیست، بلکه وابسته به غیر و محتاج به پروردگاری است که امر هر چیزی را او اداره می کند و آن پروردگار رب العالمین است.»<sup>۴۹</sup>

<sup>۴۷</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص: ۴۵۵

<sup>۴۸</sup> برابر خدا بودن یعنی همان بحث مواجهه است.

<sup>۴۹</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص: ۴۵۵

"وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ" این جمله عطف است بر جمله "مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ ... " چون جمله مورد بحث (بخاطر اینکه مصدر به کلمه "أَنْ" است) در تاویل مفرد است، و تقدیر چنین است که: "آیا نظر نکردند در اینکه شاید اجل هایشان نزدیک شده باشد، زیرا نظر کردن در همین احتمال چه بسا ایشان را از ادامه و پافشاری بر ضلالت برگرداند" چون در غالب مردم چیزی که ایشان را از اشتغال به امر آخرت باز داشته و بسوی دنیا و مغرور گشتن به آن می کشاند مساله فراموش کردن مرگ است، مرگی که انسان نمی داند کارش به کجا می انجامد، و اما اگر التفات به آن داشته باشند، و متوجه باشند که از اجل خود بی اطلاع اند، و ممکن است که اجلشان بسیار نزدیک باشد قهرا از خواب غفلت بیدار می شوند، و همین یاد مرگ آنان را از پیروی هوا و هوس و آرزوهای دراز باز می دارد.

"فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ" از سیاق کلام بر می آید که ضمیر در "بعده" به قرآن بر می گردد، و این جمله خبر یاس از ایمان آنان را می دهد و معنایش این است که: اگر به قرآن که تجلی پروردگار سبحان است به کلام خود بر ایشان، و با آنان به براهین و حجت ها و مواعظ حسنه ای صحبت

«رؤیت» انسان را به «رأی» می‌رساند، یعنی هر رؤیتی انسان را به رأی می‌کشاند، «نظر» را زمانی می‌گوییم که دقت کردن و مشاهده عمیق است. اما در رؤیت یک سلسله‌ای طی می‌شود که انسان به رأی برسد. نظر عمق‌دارتر از رؤیت است.

در «رؤیت» تمام مراحل باید دیده شود؛ رؤیت خیالی، شهودی، عقلی و... است. اما در «نظر» حتما باید به اشیاء نیز نگاه کنی ولی باید نگاهی دقیق داشته باشی.

در ساختار وجودی انسان می‌توان گفت اول «نظر» و بعد «بصر» است. «رویت» عمومی‌تر است.

در التحقیق معنای «نظر» چنین آمده است: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ رُؤْيُهُ فِي تَعَمُّقٍ وَتَحْقِيقٍ فِي مَوْضُوعٍ مَادِّيٍّ أَوْ مَعْنَوِيٍّ، بِبَصَرٍ أَوْ بِبَصِيرَةٍ. وَ سَبَقَ فِي رَأْيٍ: أَنَّ النَّظَرَ طَلَبَ الْهَدْيِ وَالظُّهُورِ، كَمَا فِي الْفُرُوقِ».

یعنی در «نظر» تامل در شیء مهم است. یعنی باید فرد دقت کند. مثلا «نظر در ملکوت» یعنی باید برنامه داشته باشد. نظر تخصصی‌تر است. «بصر» دیدن با چشم است، در «نظر» بر روی دقت، حساس است در «رویت»، در دیدن حساس است بای نحو کان.

أَقْلٌ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتٌ كُلُّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ \* سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ \* بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ<sup>۵۰</sup>

بگو: کیست که ملکیت همه اشیا (که از اراده او وجود یافته) و حاکمیت و تسلط بر آنها به دست اوست، و اوست که (هر کس را بخواهد) پناه می‌دهد و از (عذاب) او احدی پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: (همه) از آن خداست. بگو: پس چگونه و از کجا (در برابر این حقایق روشن) جادو می‌شوید؟! بلکه ما حق را (درباره مبدأ و توحید و معاد) برای آنها آوردیم و البته آنها دروغ‌گویند.

---

می‌کند که عقولشان را مضطر به قبول می‌سازد، و در عین حال معجزه باهره‌ای است ایمان نیاورند بطور مسلم به هیچ چیز دیگری ایمان نخواهند آورد، خدای سبحان هم خبر داده که بر دل‌های ایشان مهر نهاده و با این حال هیچ امیدی نیست در اینکه حرف به خرجشان برود و به حق ایمان بیاورند، و لذا بعد از جمله مورد بحث فرموده: "مَنْ يُضَلِّلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ..."

"مَنْ يُضَلِّلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَدْرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ..." کلمه "عمه" به معنای حیرت و سرگردانی در ضلالت و یا به معنای نفهمیدن حجت است، و اگر مقابل این جمله را که عبارتست از: "و کسی که او هدایتش کند دیگر گمراه کننده‌ای برای او نیست" ذکر نکرد برای این بود که کلام در تعلیل آیه قبلی یعنی جمله "فَبِأَيِّ حَدِيثٍ..." بود، گویا کسی پرسیده جهت اینکه به هیچ حدیث دیگری ایمان نمی‌آورند چیست در جواب فرموده: جهتش این است که خدا گمراهشان کرده و کسی که خدا گمراهش کند دیگر هدایت کننده‌ای برایش نیست.

<sup>۵۰</sup> سوره مبارکه مؤمنون، آیات ۸۸-۹۰

وقتی «نظر» اتفاق می‌افتد، این می‌شود که خدایی دارد که آن شیء جز او پناهی ندارد. هیچ راهی ندارد جز آنکه خدایی دارد که به او پناه ببرد. و این شبیه «فَرَّوْا إِلَى اللَّهِ» است. در طبعش این است که باید وجودش مستقل باشد. این خودش یقین است.

یقین یعنی به کسی پناه ببرد که همو پناه می‌دهد و احدی هم نمی‌تواند بدون پناه او باشد.

اینکه به جایی برسی که امکان دیگری برایت نیست، این خود یقین است.

اگر از این‌ها پرسسی، می‌گویند «سَيَقُولُونَ لَلَّهِ». پس بگو چرا دچار «سحر» شدید؟ «سحر» یعنی فرد مقابل چشمانش را نمی‌بیند. «سحر» یعنی مردم گزاره‌های عقلی، حقیقی مقابل چشمانشان است اما نمی‌بینند.

«بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»: این آیه هم بسیار جالب است.

اینکه می‌گویند خدا هست اما عمل نمی‌کنند بیانی از سحر است که عبارت است از وضعیتی از انسان که حق تماما روبروی اوست و اقرار نیز می‌کند اما آن را نمی‌بیند. سحر یعنی جهاز ادراکی اش گیج شده است.

«معنای آیه این است که: به این منکرین بعث بگو کیست آن کسی که ایجاد تمامی موجودات مخصوص او است، و نیز آثار و خواص هر موجودی را تنها او به آن موجود داده و او از هر کس که به وی پناهنده شود حمایت می‌کند و کسی نیست که کسی را از خشم و عذاب او حفظ و حمایت کند، اگر دانایید؟... به زودی جوابت می‌دهند که ملکوت آسمانها و زمین برای خداست. وقتی جواب دادند ایشان را توییخ کن که پس تا کی حق در خیال شما باطل جلوه می‌کند؟ وقتی ملک مطلق برای خدای سبحان است، پس او می‌تواند نشاء آخرت را ایجاد نموده، اموات را برای حساب و پاداش و کیفر دوباره زنده کند، و برای او جز یک امر و فرمان "کن" نمونه‌ای ندارد.»<sup>۵۱</sup>

این‌ها همه واژه‌های «امام» اند؛ یعنی نزول حق، تنزیل کتاب، رؤیت ملکوت و تنزیل ملائکه. که این‌ها سوره مبارکه قدر است.

۴) **تنزیل ملائکه:** وظیفه ما «نظر کردن» است اما اینکه چه کسی نشان دهد، این وظیفه خداست.

**سوال:** آیا برای باز شدن رؤیت ملکوت می‌توان دعای معجیر را خواند؟ بله می‌شود.

ما که کتاب را شروع کردیم این‌ها تیرهای کتاب بود و بعد این‌ها جمع شد و در یک فصل آمد. زیرا این فصول به طور مفصل در کتاب آیات و تدبر در کتاب و غیره آمده‌اند. به همین جهت اگر کتابه‌ای قبلی نبود، این ۷ مورد، ۷ فصل کتاب می‌شد.

<sup>۵۱</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص: ۸۴

تنزیل ملائکه بحث جالبی است. همین مقدار بدانید که بر اساس آیات نورانی قرآن، عالم در سیطره امر الهی است و هیچ چیز از این سیطره خارج نیست. ملائکه الهی به عنوان حمله عرش و نیز وسائط عالم عاملی برای اجرای اوامر الهی هستند. تنزل ملائکه به معنای جاری شدن امر الهی در هستی است که در اثر آن همه پدیده‌ها و رخدادها حاصل می‌شود. همه این‌ها از ناحیه اجرا ملائکه‌اند. ملائکه جاری‌کننده‌اند. یعنی در واقع آن‌هایی هستند که باید و نبایدها به وسیله آن‌ها تحقق می‌یابد.

سوره‌های ملائکه یعنی سوره‌های صافات، ذاریات، مرسلات و نازعات رمز این فرآیند را بیان می‌کنند. اگر کسی خواست یقین‌اش را از ناحیه تنزل ملائکه بالا برود، خواندن این ۴ سوره پیشنهاد می‌شود. همچنین سوره‌هایی که در آن سوره‌ها به نزول وحی و قرآن اشاره دارند و نقش آفرینی ملائکه را تبیین می‌کنند که بهترین آن نیز، سوره مبارکه نحل است.

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»<sup>۵۲</sup>

فرشتگان را به فرمان خود با روح (با وحی و قرآن) بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد که هشدار دهید که معبودی جز من نیست، پس از من پروا کنید.

این قدر این در عالم محور می‌شود که می‌تواند بگوید «فاتقونی». یعنی صاحب امر می‌شود. «اولی الامر» از این جا گرفته می‌شود. کسی فکر نکند که غیر امام کسی می‌تواند «اولی الامر» شود که شب قدر به این دلیل ایجاد می‌شود. در اثر ارتباط انسان با ملائکه یقین نیز جاری شده و مواهبی که در اثر این ارتباط وجود دارد بی‌حد و حصر است. یک نفر است که حیّ و حاضر است و با ملائکه ارتباط دارد که ایشان امام، قلب عالم امکان است. بسیاری از زمان‌ها می‌گویند که چرا این کار را می‌کنید؟ شما نیز می‌گویید که چون امام هست. بسیاری از برهان‌هایی که در حوزه‌های علمی در حال اجراست که مثلاً چرا اصول فقه تدریس می‌کنید یا چرا حوزه افتتاح می‌کنید و غیره، همه به خاطر این است که امام هست. نام برهان آن به نظر باید این باشد «برهان وجود امام حیّ و حاضر».

نمونه این منفعت را می‌توان از سوره مبارکه قدر و دخان متوجه شد. در سوره مبارکه قدر به تنزل ملائکه و روح در شب قدر اشاره دارد. در سوره دخان به رخدادی که باعث جریان روح یقین در زندگی می‌شود دلالت می‌شود.

<sup>۵۲</sup> سوره مبارکه نحل، آیه ۲

ساز و کار ملائکه و این ماجرا، نظام مختصاتش نظام ملکوتی است و مُلکی نیست، یعنی عمر شما در آن ساختار محاسبه می‌شود. نمی‌خواهد بگوید که معادل هزار سال است بلکه می‌گوید که «ما ادراک». اگر هم می‌گوییم «ألف»، مشکلی ندارد. می‌توانست بگوید «خیرٌ من ألف، ألف، ألف شهر»

این یعنی نزد امام ساختاری وجود دارد که حساب و کتاب آن زمینی نیست.

بالاترین یقین این است که بگویید «خدا هست». بالاتر از آن چیست؟ خدا هست اما اینکه خدا بودنش را به ما اعلام کرده، این بالاتر است. یقین ذاتش کاربرد است. وقتی می‌گویی خدا هست باید نفعی به شما برساند. اینکه خدا هست و خدا جلوه کرده است به نسبت یقین بالاتر است. آیا بالاتر از این هم وجود دارد؟ بله. امام هست. مگر می‌شود که «امام هست» بالاتر از آن است که «خدا هست»؟ همانطور که خدا هست و جلوه می‌کند و تو می‌فهمی و به سعادت می‌رسی، جلوه کردنش مهم‌تر است. اگر امام باشد و امر هم داشته باشد که با اتصال آن بتوانی به بهشت برسی، به نسبت یقین بالاتر است چرا که دستگیر تر است.

می‌خواهم بگویم بالاتر از اینکه شما بگویید، خداوند بنده‌ای از بندگانش را دارد، این ادعای سختی است که بگویی که یک بنده‌ای از بندگان مانند خود ما (آب و نان می‌خورد و در زمین راه می‌رود) قدرت دریافت امر را از ملائکه داند و بعد شأن انذار می‌گیرد! در خصوص توحید و شأن تقوا می‌دهد، همان‌طوری که باید از خدا تقوا داشته باشید. این حرف جالبی است.

این فرد شأن انذار در خصوص امر توحید می‌گیرد و شأن مراعات تقوا می‌گیرد، همان‌طور که باید از خدا تقوا داشته باشید. اگر کسی گفت من گناه نمی‌کنم، و به او گفتیم چرا گناه نمی‌کنی بگوید که من امام زمان (عج الله تعالی فرجه) را می‌بینم و شرم می‌کنم، این یعنی این مرتبه یقین.

«أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»

دو شأن است: انذار و تقوا.

اولین مرتبه تقوا، فهم باید و نبایدها و امر و نهی‌هاست و این مرتبه امام است.

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: به این‌ها «اولی الامر» گفته می‌شود، که سوره نحل آیه ۲ است.

حضرت علامه (ره) در المیزان می‌فرمایند: «چون که تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح عبارتست از القای آن در قلب پیامبر تا قلب وی با داشتن آن روح، آماده گرفتن معارف الهی گردد، و همچنین تنزیل ملائکه به سبب روح

به همین معنا است، چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات باشد در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسانها زنده می کند.»

یعنی روح عامل حیات برای ملائکه و انسان است. اینکه مصاحبت با روح می آورد، برای این حیات است. روح بر معنای ملک تفوق دارد.

«و ضمیر در "ینزل" به خدای تعالی بر می گردد، و جمله، استینافی و ابتدایی است که تعلیل جمله "سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ" را که در آیه قبلی بود، تعلیل می نماید. و معنای آیه این است که خدای تعالی منزّه و برتر از شرک و وزیدن، و از شریکی که ایشان برایش گرفته اند می باشد، و بخاطر همین تعالی و تنزهش از شریک است که ملائکه را با همراهی روح که از سنخ امر او است و از کلمه ایجاد وی است - و یا به سبب امر او و کلمه او است - بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند، تا آنها بشر را انذار کنند که معبودی جز من نیست، و زنهار دهد از اینکه معبود دیگری بگیری.»

این در شأن امام معصوم است.

یکی از قاعده های آیات قرآن این است که مفهوم هر آیه ای در خود آن است. وقتی در قرآن می گردید می بینید که شأن انذار تنها برای رسول و وصی رسول است. «رجل یسعی» در سوره یس شباهت فعل به منذر است. ما می توانیم با نزدیک شدن فعل، مقرب شویم.

در سوره مزمل که «یا ایها المزمّل» است، خطاب به «من معک» هم می شود.

**۵) ارائه آیات:** آیه به معنای وجهی از پدیده و رخداد است که می توان به گونه ای اتصال یافت تا بتوان به حقیقت توجه کرد. به رؤیت رساندن آیه یکی از مطالبی است که خداوند در قرآن از آن یاد می کند و آن را هم به عنوان اتمام حجت و هم به عنوان ترفیع درجات و پاداشی نیکو برای مؤمنین معرفی می کند. به واسطه چنین قدرتی انسان می تواند از هر پدیده و رخدادی درس و پند و الهامی در خور شأن و نیازش داشته باشد.

- آیا آیات مساوی ملکوت اند؟ خیر

- آیا جدای از ملکوت اند؟ خیر

در ملکوت شما به وجه اتصال موجود به نحوی که قیام آن شی وابسته به خداست، نگاه می کنید و در واقع به وجه فاطریت خداوند است. در آیه شما به وجه آرامش گرفتن، درس گرفتن و تبیین شدن و الهام گرفتن در زندگی است. در فرایندش تعلیمات بسیار زیاد و جزئی است و به همین دلیل تنوعی از آیات داریم اما وقتی ملکوت می گوییم، یک حالت بیشتر نداریم.

در آیات تکوین و تشریح، معجزه و بیّنه و حالت های مختلف داریم.

۶) **تبیین آیات:** خداوند در قرآن آیات خود را توسط وحی و رسول «تبیین» کرده است. «تبیین» به معنای واضح سازی و آشکار سازی است که به واسطه رخداد یا پدیده ای جلوه حقیقت را نمایان می سازد. در تبیین آیات فعال سازی تفکر و تعقل حرف اول را می زند و اگر فرد قدرت تفکر و تعقل خود را در پدیده ها و رخدادها صرف کرد می تواند به حقیقت رو کند و از دل پدیده ها و رخدادها حق را نظاره کند.

تبیین آیات نوعاً مواردی است که با زندگی مردم ارتباط نزدیکی دارد.

نوعاً آیاتی که تبیین شده است آیاتی هستند که:

۱. باعث فعال شدن تفکر هستند.
۲. در کنه آن توجه به باید و نبایدی وجود دارد.
۳. در اثر فعال شدن عقل فهمیده می شود.
۴. نوعاً از احکام شرعی اجتماعی و یا در ارتباط نزدیک با اجتماعی است.
۵. فرد در اثر فعال بودن یقین فطری اش به آن امر پایبند می باشد و اگر فطرت در حجاب باشد، آن امر شنیده نمی شود.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ».

؛از تو درباره شراب و قمار می پرسند، بگو: در ارتکاب آن دو گناهی است بزرگ و سودهایی (مادی) برای مردم، و گناه آنها بزرگتر از سودشان است. و از تو می پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو: آنچه میسور است. این گونه خداوند برای شما آیات خود را روشن می کند، شاید بیندیشید».<sup>۵۳</sup>

<sup>۵۳</sup>سوره بقره، ۲۱۹

خداوند خمر و میسر را حرام کرد. میسر قمار است. مثلاً شما نظاماتی ماند گلدکوئیست دارید که میسر است. و نفع دارد. خمر نی جامعه را بانشاط می کند و فوایدی دارد!

مثلاً در برخی شهرها بررسی می کنند که در شهری که خمر و میسر وجود دارد، مشارکت اجتماعی و منافع زیادی دارند اما باید بدانیم که «إثمهما اکبر من نفعهما!».

«إثم» یعنی کندی و تاخیر ایجاد کردن. این فقط راجع به خمر و میسر نیست بلکه هر حکمی که از جانب شرع آمده است باید گفته شود «كذالك يبين الله...» .

آیه قرآن می گوید که خمر اثم دارد و انسان را را کند می کند.

خیلی فرق می کند که انسان نسبت به احکام الهی یقین داشته باشد یعنی بداند که اگر همه عالم روی یک صف بایستند و بگویند که ما اثبات کردیم که خمر و میسر نفع دارند، به هیچ وجه متزلزل نشود و فریب آمار و تحقیقات را نخورد. در تمامی احکام این موضوع جاری است.

احکام الهی همه در امر و نهی اند. یک موضوع هم دارند، مثلاً خداوند احکام ذبح را در قرآن می گوید. این یعنی موضوع و حکم داریم؛ مثلاً ماهی لازم نیست ذبح شود.

در سوره مبارکه مائده می گوید که اگر چارپایی با سگ از پا در بیاید، در شرایط خاصی قابل استفاده است. مثلاً سگی را آموزش می دهید، از قبل اذکار را برایش می خوانی و در واقع مانند تیر آن را رها می کنید.

این آیات، آیات الاحکام اند.

اگر حیوانی با دیدن سگ سگته کرده باشد، دیگر این خوردن ندارد.

موضوعات مداوم در حال تغییرند، که باید حکم آن‌ها بررسی شود.

خیلی‌ها احکام شرعی را دایره مدار منفعت جای می دهند. مثلاً می گویند وقتی وضو می گیرید یک سری سیگنال فعال می شوند. بعد او می گوید آیا می شود من این سیگنال‌ها را یک‌طور دیگر فعال کنم؟ که می گوید خیر.

باید یاد بگیرند که تو باید وضو بگیری و برای خدا هم وضو بگیری.

تبیین آیات کارش این است که آیات تکوین و تشریح را به هم ارتباط می دهند.



۷) نزول ذکر: یکی از جلوه‌های حقیقت که در زندگی انسان پایه و اساس یقین است، موضوع ذکر است.

ذکر همان حقیقتی است که موجب اتصال انسان و یا موجود با خداوند می‌شود.

خداوند قرآن را «ذی ذکر» معرفی می‌کند و در سوره‌های متعددی خواص ذکر و نیز تبعات فقدان آن را معلوم می‌نماید و به قدری به این موضوع می‌پردازد که آن را در تربیت نفوس از مهم‌ترین ارکان محسوب می‌کند.

پدیداری ذکر در فرد به طور قطع فرد را اهل یقین کرده و فقدان ذکر نیز به قطع یقین را به شک و انکار مبدل می‌سازد. قرائت و خواندن سوره‌هایی مانند ص و مریم می‌تواند این حقیقت را به خوبی معلوم نماید.

کسی که ذاکر است، قطعاً دارای یقین است.

در سوره ص قرآن را «ذی ذکر» مطرح می‌کند؛

«أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوْقُوا عَذَابِ» (۸)؛

آیا از میان ما این (قرآن) یادآور بر او (که مردی فاقد مال و جاه است) فرو فرستاده شده؟! (علت عدم پذیرش آنها نقص این کتاب نیست) بلکه آنها (از فرط توجه به دنیا) از (قرآن) یادآور من در شک‌اند، بلکه (اگر در شک هم نبودند نمی‌پذیرفتند، زیرا) هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند.

«أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ» (۹)؛

مگر گنج‌های رحمت پروردگار مقتدر و بسیار بخشنده‌ات (که از جمله نبوت و کتاب آسمانی است) در نزد آنهاست (که به هر کس بخواهند ببخشند).

خدا می‌گوید که اگر می‌گوییم ذکر، باید به مالکیت و ملک خدا متصل باشد و سطح ذکر را بالا می‌برد.

«وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِذِى وَ الْاَبْصَارِ» (۴۵)؛

و به یاد آر بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، آن صاحبان نیروها (ی علمی و جسمی و مالی) و بصیرت‌ها (در امور مادی و معنوی) را.

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الدَّارِ» (۴۶)؛

ما آنها را به صفت ناب و خالصی که (غرق) یاد خانه آخرت بودن است برگزیدیم.

«وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰٓئِنَ الْاٰخِيَارِ» (۴۷)؛

و البته آنها در نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.

«وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيْلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مِّنَ الْاٰخِيَارِ» (۴۸)؛

و به یاد آر اسماعیل و الیسع و ذو الکفل را که همه از نیکان بودند.

«هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ» (۴۹)

این (سرگذشت پیامبران) یاد نیکی است و حتما برای پرهیزکاران بازگشتی نیک و فرجامی نیکوست.

أُولَى الْأَيْدَى وَالْأَبْصَارِ يَعْنِي خَيْلِي دَقِيقٌ اَنْد و قدرت اجرایی بالایی دارند.

«هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ» (۴۹)

خود بحث انبیاء (علیهم السلام) ذکر است.

یعنی وجود انبیاء (علیهم السلام) شبیه همان خزانتی بود که در بالا آمد.

ذکر سبب اتصال انسان با حق است.

شنیده‌اید که می‌گویند کسی «نوربالا می‌زند»؟! یعنی وصل به خداست. به او می‌گویند ذکر. ذکر از بالا گرفته می‌شود و تا پایین می‌آید.

ما یک دور فصل‌های کتاب را بگوییم و تمام.

## فصل دوم: یقین در ساختار انسان

### ۱. شکل‌گیری یقین در انسان

۱-۱. ظهور یقین در زندگی در قرآن

۱-۲. نقش یقین در زندگی

۱-۳. پدیداری یقین در انسان

۲. وجه نیاز انسان به یقین

۳. وجوه تخلف انسان از یقین

۴. علم فطری پایه یقین

۵. سیر فعال شدن یقین

فصل دوم می‌گوید که یقین در چه جایی قرار می‌گیرد که با اضدادش هم می‌آید. گفتیم که حضرت ابراهیم (علیه السلام) است و ....

## فصل سوم: نقش یقین در زندگی سازی

یقین یا فقدان یقین زندگی را تغییر می دهد. یقین سبک زندگی درست می کند، یک زندگی به خاطر یقین شاکله می گیرد. شاکله زندگی هر کسی وابسته به یقین است. ما مدل ها را بررسی کردیم.

۱. جایگاه یقین در بین خصلت های نیک

۲. جایگاه یقین در امور زندگی

هر انسانی برای اینکه در زندگی خود موفق و سعادتمند شود نیازمند به مقصدی حقیقی، راهی مطمئن و سهل و امکانات و نعمت هایی متناسب و توان هایی فعال دارد.

بدین ترتیب انسان از یکی از چهار مؤلفه فوق آسیب پذیر است و احتمال شکست و شقاوت دارد:

۱. مقصدی غیر حقیقی اختیار کند و یا مقصد نداشته باشد.

۲. راهی برای مقصد حقیقی نداشته باشد و یا راهی سخت و دور را اختیار کند.

۳. امکاناتی متناسب با مقصد حقیقی نداشته باشد و یا امکانات خود را قبل از رسیدن به مقصد از دست دهد.

۴. توان او متناسب با مقصد حقیقی نباشد.

بر این اساس زندگی انسان دارای چهار نقطه اتکا است. نقطه های اتکا این است که اگر مقصد حق نباشد و... پس نقطه اتکای محکم ندارد و این ها با حصر عقلی است.

هر زندگی ۴ بخش دارد، مقصد، راه، توان، امکانات.

دشمن روی این ها تمرکز می کند؛

- مثلاً مقصد را باطل می کند. معنای مقصد حق، همان «حق» است.

- راه حق سبیل الله و صراط است. جهتش صراط است و خودش سبیل.

- امکانات انواع نعمت است.

- توان امکاناتی است که درون وجود فرد است.

شیطان یا مقصد را کاذب می کند، یا راه را کج می کند یا امکانات و توان را مسدود می کند.

هر قدر مقصد توحیدی تر و توجه به آن شکوهمندتر باشد بقیه به راحتی راه می افتند.

«عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فَقَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى آيَدَ الْمُؤْمِنِ بِرُوحٍ مِنْهُ تَخْضَرُهُ فِي كُلِّ وَفْتٍ يُحْسِنُ فِيهِ وَيَتَّقِي وَتَغِيبُ عَنْهُ فِي كُلِّ وَفْتٍ يُذْنِبُ فِيهِ وَيَعْتَدِي فَهِيَ مَعَهُ تَهْتَزُّ سُوراً عِنْدَ إِحْسَانِهِ وَتَسِيخُ فِي الشَّرِّ عِنْدَ إِسَاءَتِهِ فَتَعَاهِدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعْمَهُ بِإِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ تَزِدُّوا يَقِينًا وَتَرْبِحُوا نَفْسًا ثَمِينًا رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ أَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ نُؤَيِّدُ<sup>٥٤</sup> الرُّوحَ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالْعَمَلِ لَهُ»؛

«ابو خديجه گوید: خدمت حضرت ابو الحسن (علیه السلام) رسیدم، به من فرمود: خدای تبارک و تعالی مؤمن را بوسیله روحی از جانب خود تأیید کند و هر زمان که مؤمن نیکی کند و تقوی پیش گیرد، آن روح نزد او حاضر است. و هر گاه گناه کند و تجاوز نماید، آن روح در آن زمان غایب شود، پس آن روح با مؤمن است و در زمان احسان و نیکی او از شادی به جنبش آید و هنگام بدرفتاریش در زمین فرو رود.

بندگان خدا، نعمت های خدا را (که ایمان و یقین است) به وسیله اصلاح نفس خویش (به سبب تقوی و ترک گناه) مراقبت کنید تا یقین شما بیفزاید و سودی نفیس و گرانبها برید، خدا رحمت کند بنده ای را که تصمیم خیری گیرد و انجام دهد یا تصمیم شری گیرد و از آن باز ایستد، سپس فرمود: ما (اهل بیت (علیهم السلام)) آن روح را بوسیله اطاعت خدا و عمل برای او تأیید می کنیم.»

این مانند همان آیه تنزل ملائکه بالروح عمل می کند. می گوید که همه انسان ها از جانب خدا یک پیامبر کوچک اند. در این قسمت جایگاه یقین، و ۸ مدل را مطرح کردیم.

## فصل چهارم، امام حق؛ یقین

### خاتمه، دعای امام برای یقین

در خاتمه اش نیز دعای امام (علیه السلام) برای یقین است. یک سری دعاهایی که اهل بیت (علیهم السلام) برای یقین گفته اند بسیار جالب هستند.

- دعای روز ۲۶ علویه: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اسْتَلَكَ إِيمَانًا صَادِقًا وَ يَقِينًا ثَابِتًا لَيْسَ مَعَهُ شَكٌّ»
- دعای قبل رفع مصاحف علویه: «و اقسام لی حلما تسدّ به باب الجهد و علما تفرّج به الجهالات و یقینا تذهب به الشکّ عنی و فهما تخرجنی به من الفتن المعضلات و نورا امشی به فی الناس و اهتدی به فی الظلمات»

<sup>۵۴</sup> ای نقویه و فی بعض النسخ [نزید] فیرجع إلى التأیید أيضا فانه یتقوی بالطاعة کانه یزید.

و لعلامتنا الطباطبائی لهذا الحدیث بیان، راجع آخر هذا المجلد.

▪ دعای ليله هرير: «اللهم اني اسالك لسانا ذاكرا و قلبا شاكرا و يقينا صادقا و ايمانا خالصا و جسدا متواضعا و ارزقني منك حبا و ادخل قلبي منك رعبا».

برای آنکه ما بتوانیم آن ۴ نقطه اتکا را داشته باشیم آمدم برخی قوانینی که مربوط به این ۴ بود را آوردیم. در انتهای کتاب «فلق» ۲۰ صفحه روایت آمده است، آن روایات، روایات یقین هستند و در این ۴ قسمت تقسیم می شود. هر کسی ۲۰ روایت راجع به مقصد، راه، امکانات و توان در ذهنش داشته باشد. از این به بعد برای مقصدش به آن روایات رجوع کند. اگر کم است، باز هم مطالعه کند. ممکن است یک روایت بیاورد که برای مقصدش کافی است، هراسان نشود. برخی ها فکر می کنند، علم در کثرت است اما علم در عمق است.

اگر کسی عملش ضعیف شود، افت یقین داشته است. چون تعاریف مختلف می آید و جلوی یقین را می گیرد. دعایی است که خدایا یقین مرا به وسیله شبهات به شک تبدیل نکن. شبهات و هواهای نفس بین انسان و یقینش فاصله می اندازد. انسان باید کمی در عبودیت خدا جسارت و جرأت داشته باشد. نباید بزدل بود. عدم عبودیت خدا به دلیل بزدلی و ترس است گویی می ترسد که مقرب در گاه خدا شود. چون ذلیل است و از ذلت می ترسد و سریعتر خود را به ذلت می اندازد! ترس پایه تمام اختلالات است. می گوید «ربنا الله ثم استقاموا»

مثلا وقت نماز است. مجبوریم نماز را در خیابان بخوانیم، بسیار خوب می خوانیم! یقین را همه دارند اما به آن رجوع ندارند.

اگر کسی مرد باشد، به عهد الست پایبند خواهد بود. پایبندی مردانگی و شجاعت می خواهد. تا انسان انقلابی نباشد، موحد نخواهد بود. انقلابی بودن یعنی مانند حضرت ابراهیم (علیه السلام) باشد. ابراهیم (علیه السلام) می گوید که «تالله لا کیدن اصناکم»

یک فرهنگ اشتباه در جامعه است که باید بگوییم یا جای ماست یا جای این فرهنگ. باید مردانه بایستد و بتها را بشکند.

ما بنده خداییم و غیر بندگی اتفاق دیگری نباید بیافتد. این متعصبانه نیست. خدا، خداست و یکی بیشتر نیست. کسی هم که غیر خدا را می پرستد، بدبخت می شود. یکی از اتفاقاتی که در جامعه می افتد این است که اهل یقین در جامعه بسیار پنهان اند. اهل یقین، صدق اند. همه مردم آنها را دوست دارند. نفاق در آنها راه ندارد. همه مردم آنها را دوست دارند حتی دشمنانشان هم به خاطر این مقام صدقشان، آنها را دوست دارند. مثلا نجاری می کند، کارش همان است.

یعنی دیگران با این آدم یقین را می فهمند و بعد نیز می فهمند محکم بودن یعنی چه.  
اهل یقین آیه محکم بودن خداوند هستند. می گوید خدا رحمت کند کسی را که وقتی کاری می کند، محکم این کار را انجام می دهد.  
انسان وقتی در یکی از شئون ربوبیت شك داشته باشد، در همه شئون شك می کند.  
ان شاء الله که خداوند همگی مان را کمک کند.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات